

Theme 9 (Ethical Issues – Crimes and Laws)

289. Juvenile delinquent: a child or young person who behaves in a criminal way, Young offender

مجرم جوان

Juvenile delinquency refers to the condition that a child or young person behaves in a criminal way.

جرم در سنین جوانی به شرایطی گفته می شود که یک کودک یا شخص جوان به صورتی مجرمانه رفتار کند.

He didn't want to be a juvenile delinquent.

او نمی خواهد یک مجرم جوان باشد.

290. Aggressive: behaving in an angry, threatening way, as if you want to fight or attack someone

خشن

There are a wide range of factors that account for children's strong aggressive and criminal tendencies, including poverty, repeated exposure to violence, unstable family life and violence in the media.

عوامل بسیاری وجود دارد که منجر به خشونت بالای کودکان و تمایل آنها به جرم و جنایت می شود، که فقر، در معرض مستمر قرار گرفتن در شرایط خشن، ناپایداری زندگی خانوادگی و خشونت در رسانه ها از جمله این عوامل هستند.

Kids who play violent video games show much more aggressive behaviour than those who don't.

کودکانی که بازی های خشن ویدیویی بازی می کنند رفتار خشن تری نسبت به آنهایی که این بازی ها را انجام نمیدهند از خود نشان می دهند.

نکته: aggressive صفت است و aggression (خشونت، پرخاش) یک اسم.

291. Culprit: the person who is guilty of a crime or doing something wrong

مقصر، مجرم

*Busy lifestyle is the main **culprit**, reducing the chance of interaction between parents and children and preventing children from living and studying in a normal way.*

زندگی پر مشغله مهمترین مقصر است، که شانس ارتباط بین پدر و مادرها و کودکان را کاهش داده و نمی گذارد کودکان به حالت عادی زندگی کرده و درس بخوانند.

*Police finally managed to catch the **culprit**.*

پلیس سرانجام توانست مقصر را دستگیر کند.

نکته: عبارت manage to do something به معنی "موفق شدن به انجام کاری دشوار است"

I finally managed to push the huge animal away.

292. Neglected: not being paid attention.

نادیده گرفته شده

*A feeling of **being neglected** can cause problems like learning disorders.*

حس نادیده گرفته شدن می تواند مشکلاتی نظیر اختلالات یادگیری را باعث شود.

*Each year 700,000 children **are** abused or **neglected**.*

هر سال 700 هزار کودک مورد سوء استفاده قرار گرفته یا نادیده گرفته می شوند.

293. Upsurge in: a sudden increase

افزایش ناگهانی

***The upsurge in** the amount of violence in the media is closely linked to young adults' aggressive behaviour.*

افزایش در میزان خشونت در رسانه ها ارتباط نزدیکی به رفتار خشن جوانان دارد.

*There was **an upsurge in** violence during June and July.*

در ماههای جون و جولای افزایش ناگهانی در میزان خشونت رخ داد.

294. Be oriented to/towards/around something/somebody: to give a lot of attention to one type of activity or one type of person

هدایت شده به سمت چیزی یا کسی

*An underage person should **be** correctly **oriented** in life.*

یک شخص کم سن و سال باید در زندگی به خوبی هدایت شود.

*They may **be oriented towards** particular bad habits.*

آنها ممکن است به سمت عادات بد خاصی هدایت شوند.

295. Law-offender: someone who violates the law

مجرم

*Should parents be liable for their five-year-old child's **law-offending** behavior?*

آیا پدر و مادرها باید مسئول رفتار مجرمانه کودک پنج ساله شان باشند؟

*Community punishment is used for less serious **law-offenders**.*

از مجازات اجتماعی برای مجرمانی با جرم های کمتر جدی استفاده می شود.

296. Formative years: the period when someone's character develops

سالهای شکل گیری شخصیتی

*Children in **formative years** are particularly susceptible to whom they meet in their daily lives.*

کودکان در سالهای شکل گیری شخصیت خود مستعد پذیرش رفتار کسانی هستند که در زندگی روزمره شان می بینند.

*He exposed his children to music throughout their **formative years**.*

او در سالهای شکل گیری، کودکان خود را در معرض موسیقی قرار داد.

297. Gatekeeper: One who monitors or oversees the actions of others.

مسئول نظارت

*Parents should act as **gatekeepers** to prevent their children from watching TV and playing video games.*

پدر و مادرها باید به عنوان مسئولین نظارتی عمل کرده تا کودکان را از دیدن تلویزیون و بازی کردن با بازی های تصویری منع کنند.

298. Role Model: someone whose behaviour, attitudes etc people try to copy because they admire them.

الگوی رفتاری

Another example to show parents' effect on their child's behaviour is that many parents fail to be a positive **role model**.

یکی دیگر از مثال هایی که تاثیر پدر و مادرها را بر روی رفتار کودک نشان می دهد این است که بسیاری از پدر و مادرها نمی توانند یک الگوی مثبت برای کودکانشان باشند.

*I want to be a positive **role model** for my sister.*

من می خواهم یک الگوی مثبت رفتاری برای خواهرم باشم.

299. Replica of: an exact copy of something

نسخه

*As children have a natural ability to imitate others, their violent behaviour is potentially a **replica of** their parents'.*

از آنجاییکه کودکان یک توانایی ذاتی در تقلید از دیگران دارند، رفتار خشن آنها نسخه ای از رفتار خشن پدر و مادرشان است.

*An exact **replica of** the Taj Mahal.*

یک نمونه دقیق از تاج محل

300. Upbringing: the way that your parents care for you and teach you to behave when you are growing up

تربیت

*Those children with **poor upbringing** are more likely to act violently.*

آن کودکانی که تربیت ضعیفی دارند، بیشتر رفتارهای خشن از خود بروز می دهند.

*Mike had a strict **upbringing**.*

مایک یک تربیت سخت گیرانه داشت.

نکته: توجه داشته باشید که کلمه upbringing (تربیت) و فعل آن: bring up (تربیت کردن) در مورد تربیت و شکل دهی رفتار کودکان درحین رشد کردن استفاده می شود و به معنی پرورش دادن (grow up) نیست.

301. Crime rate: The amount of illegal activities

میزان جرم و جنایت

*A civilised society is characterised by a high literacy rate and a low **crime rate**.*

یک جامعه متمدن از روی درصد بالای سواد و نرخ پایین جرم و جنایت شناخته می شود.

*a town with a relatively low **crime rate***

شهری با نرخ پایین جرم و جنایت

302. Fuel: to make something, especially something bad, increase or become stronger

باعث افزایش چیزی بد شدن

*The rise in the crime rate in the past decades has **fuelled** public worries about the rapidly declining safety of their communities.*

افزایش میزان جرم و جنایت در دهه های گذشته نگرانی های مردم را در زمینه کاهش میزان امنیت جوامع شان افزایش داده است.

*Progress was slow, **fueling** concerns that the stadium would not be finished on time.*

پیشرفت خیلی کند بود، و باعث نگرانی هایی شد که استادیوم ممکن بود به موقع تمام نشود.

303. Alert somebody to something: to make someone realize something important or dangerous

اخطار دادن در مورد چیزی

*The government can use the mass media **to alert the public to the threat of crimes.***

دولت می تواند از رسانه های جمعی استفاده کرده تا به مردم در مورد تهدیدهای جرم و جنایات اخطار دهد.

*Campaigns **to alert the public to the dangers of HIV***

کمپین هایی برای اخطار مردم درباره خطرات ایدز

304. Fall prey to someone/something: if someone falls prey to someone or something bad, they are harmed or affected by them.

به طعمه افتادن

*It is people's negligence that causes them **to fall prey to the criminals.***

مسامحه مردم می تواند باعث شود آنها به دام مجرمین بیافتند.

Street children often **fall prey to** drug dealers.

کودکان خیابانی اغلب به دام دلالان مواد مخدر می افتند.

305. Tackle/Combat/Fight crime: To do something in order to reduce the crime rate

مبارزه با جرم و جنایات

Tackling crime requires the commitment of nearly all members of society, ranging from the government to ordinary citizens.

مبارزه با جرم و جنایات نیازمند تعهد تقریباً تمام اعضای یک جامعه، از خود دولت تا شهروندان عادی است.

Police officers are being given new powers to help **combat crime**.

به اعضای پلیس قدرت داده شد تا با جرم و جنایات مبارزه کنند.

306. Tough laws: very strict or firm laws ≠ lax laws

قوانین سختگیرانه

Imposing **tougher laws** and training a more effective police force can reduce the crime rate.

اعمال قوانین سختگیرانه تر و آموزش یک نیروی پلیس کارا تر می تواند میزان جرم را پایین بیاورد.

It is time to have **tough laws** against drunk drivers.

زمان آن رسیده است که قوانین جدی تری در مقابل رانندگان مست داشته باشیم.

307. Petty Crime: crime that is not very serious

جرم کوچک

He became involved in **petty crimes** as a teenager.

او به عنوان یک نوجوان درگیر جرم های کوچک شد.

The government should differentiate between **petty crime** and murder.

دولت باید بین جرم های کوچک و قتل تفاوت قائل شود.

308. Law-abiding: respectful of the law and obeying it

تابع قانون

a **law-abiding** citizen

یک شهروند تابع قانون

*There is a tendency to look back at a time when people were more peaceful and **law-abiding**.*

یک تمایل به برگشتن به زمانی که مردم در آرامش و تابع قانون بودند وجود دارد.

309. Imprisonment: the state of being in prison, or the time someone spends there.

حبس

*There is a growing concern in these years that **imprisonment** is a less effective form of punishment.*

یک نگرانی رو به افزایش در این سالها وجود دارد که حبس نوع کم اثرتری از مجازات است.

*They were sentenced to 6 years' **imprisonment**.*

آنها به 6 سال حبس محکوم شدند.

Life imprisonment

حبس ابد

310. Rehabilitate: to help someone to live a healthy, useful, or active life again after they have been seriously ill or in prison.

بازپروری کردن

*Education is of critical importance to **rehabilitate** an offender.*

آموزش و پرورش برای بازپروری یک مجرم بسیار اهمیت دارد.

*a special unit for **rehabilitating** stroke patients*

یک واحد خاص برای بازپروری مریض های سکته مغزی

311. Delinquent: someone, especially a young person, who breaks the law or behaves in ways their society does not approve of.

مجرم (معمولاً جوان)

*Education first changes **delinquents'** attitudes toward society and family.*

آموزش و پرورش ابتدا طرز فکر مجرم را نسبت به جامعه و خانواده تغییر می دهد.

*Deanes writes lectures about teenage **delinquents**.*

دین سخنرانی هایی در ارتباط با مجرمین نوجوان می نویسد.

312. Inducement: a reason for doing something

انگیزه، دلیل

*Money is the main **inducement** of many crimes, such as shoplifting, robbery and burglary.*

پول مهمترین دلیل برای بسیاری از جرم ها مانند جیب بری، سرقت و دزدی است.

*Financial **inducements** to attract good job candidates*

انگیزه های مالی برای جذب داوطلبین خوب کاری

نکته: robbery سرقت از بانک و مکان های بزرگ و مهم است، در حالیکه burglary سرقت از خانه و ماشین.

313. Habitual criminal/offender: someone who commit crimes from habit, and unable to stop doing it

مجرم که عادت به ارتکاب به جرم دارد

*To those **habitual criminals** who commit crimes repeatedly and show little respect for the legal system, education and job training might not make any significant difference.*

برای کسانی که عادت به ارتکاب به جرم دارند و جرم هایی را به صورت مکرر انجام داده و احترام کمی برای سیستم قانونی قائل هستند، پرورش و آموزش برای کار ممکن است تفاوت زیادی نداشته باشد.

*Many of the prisoners are **habitual offenders**.*

بسیاری از زندانیان مجرمانی هستند که عادت به ارتکاب به جرم دارند.

314. Perpetrator: someone who does something morally wrong or illegal

مقصر، مجرم

*Imprisonment is the best way of keeping them from being **perpetrators**.*

حبس بهترین راه برای جلوگیری از مجرم شدن آنهاست.

*The **perpetrators** were never caught.*

مجرمین هیچگاه دستگیر نشدند.

315. Deter someone from: to stop someone from doing something, by making them realize it will be difficult or have bad results

جلوگیری کردن از

Meanwhile, imprisonment has deterrent effects and can **deter** potential offenders **from** becoming actual offenders.

همچنین، حبس اثرات بازدارنده ای داشته و می تواند مجرمین بالقوه را از اینکه مجرم واقعی شوند باز می دارد.

The security camera was installed to **deter people from** stealing.

دوربین های امنیتی برای جلوگیری از دزدی و سرقت مردم نصب شده است.

316. Restrict: to limit or control the size, amount, or range of something

محدود کردن

Imprisonment is only effective in **restricting** those who are very likely to commit repeated acts of violence.

حبس تنها راه موثر در محدود کردن آنهایی است که احتمال ارتکاب به خشونت را به صورت مکرر دارند.

The new law **restricts** the sale of hand guns.

قانون جدید فروش اسلحه های سبک را محدود می کند.

317. Security: things that are done to keep a person, building, or country safe from danger or crime

ایمنی

In the inner city, where crimes are epidemic, shops and residents nearby are required to install expensive **security system**.

در محله های فقیر درون شهر، که جرم و جنایات همه گیر هستند، مغازه ها و خانه های مسکونی نزدیک آنها باید

سیستم های امنیتی گرانی را نصب کنند.

Lax security at airline check-in desks

امنیت کم در میزهای چک کردن مدارک هواپیمایی

نکته: به صفات استفاده شونده برای این کلمه دقت کنید: strict/tight security ≠ lax security

318. High-risk situations: involving a risk of death, injury, failure etc ≠ low-risk

شرایط با ریسک بالا و پرخطر

*The crime prevention framework should focus on making the environment safe from crime, reducing the potential for crime in **high-risk situations**.*

چارچوب جلوگیری از جرم باید برایمان سازی محیط از جرم و کاهش احتمال آن در موقعیت های پرخطر تمرکز کند.
*It was a **high-risk strategy** to attack with such a small number of planes*
حمله با این تعداد کم هواپیما، یک استراتژی پرخطر بود.

319. Painstaking: very careful and thorough

دقیق و کامل

*Despite the **painstaking** effort to reduce death, many countries are seeing traffic accidents increase exponentially.*

علیرغم تلاش های دقیق برای کاهش مرگ و میر، بسیاری از کشورها تصادف های جاده ای خود را به سرعت در حال افزایش می بینند.

*The work had been done with **painstaking** attention to detail.*

کار با تمرکز کامل و دقیق بر روی جزئیات انجام شده بود.

320. Harsh punishment: severe, cruel, or unkind punishment

مجازات سخت

*In improving road safety, some people advocate **harsh punishment**.*

در بهبود امنیت جاده ها، بعضی افراد طرفدار مجازات سنگین هستند.

*Idea of **harsh punishments** like **capital punishment** is becoming a real pain in the neck for a civilized society.*

ایده مجازات های سنگین مثل قصاص به یک دردسر در یک جامعه متمدن تبدیل شده است.

321. Disobey: to refuse to do what someone with authority tells you to do, or refuse to obey a rule or law.

نافرمانی کردن

*In many countries, many automobile accidents occur not because drivers **disobey** road regulations, but because those regulations are unfamiliar to them.*

در بسیاری از کشورها، بسیاری از تصادفات جاده ای به خاطر اینکه رانندگان از قوانین جاده ای نافرمانی می کنند اتفاق نمی افتند، بلکه دلیل آن این است که آنها با این قوانین آشنا نیستند.

*It was unfair of the teacher to make us stay after school, but no one dared **disobey**.*

این ناعادلانه بود که استاد ما را بعد از مدرسه نگه دارد، اما هیچکس جرات نداشت سرپیچی کند.

322. Pedestrian: someone who is walking, especially along a street or other place used by cars

عابریاده

*Road conditions should be improved to allow different users, including drivers, cyclists and **pedestrian**, to use road safely.*

شرایط جاده ای باید بهبود یابد تا به کاربران مختلف شامل رانندگان، دوچرخه سواران و عابریان اجازه دهد از جاده با ایمنی استفاده کنند.

*Banning traffic from the shopping areas has made life much more pleasant for **pedestrians**.*

قصدن کردن رفت و آمد از نواحی خرید، زندگی را برای عابریان راحت تر و مطلوب تر ساخته است.

323. Tighten control on something: to control a place or situation more strictly:

کنترل را بر روی چیزی سخت تر کردن

*When the existing policies fail to regulate road users' behaviour, **tightening the control** is preferred.*

وقتی قوانین جاری نمی توانند رفتار کاربران جاده ای را منظم کند، افزایش کنترل ترجیح داده می شود.

*Police forces have **tightened their control** on the capital.*

نیروهای پلیس کنترل خود را بر روی پایتخت بیشتر کردند.

324. Offence: an illegal action or a crime.

جرم

*Road regulations should be reassessed and revised regularly so as to combat road **offences** more effectively.*

قوانین جاده ای باید به صورت منظم مورد ارزیابی مجدد و بازنویسی قرار بگیرد تا با جرایم جاده ای به صورت موثرتری برخورد شود.

*The possession of stolen property is a criminal **offence**.*

مالکیت وسایل دزدی یک جرم حقوقی است.